

دارالخلافة ناصری، خاستگاه بلدیة



گرفته، به استثنای راه‌هایی که در اثر عبور ستور ایجاد شده دارای جاده‌های مواصلاتی نیست، هیچ بنای معظم ندارد... نمای خانه‌ها که همه از خاک خاکستری است با سقف‌های مسطح بی‌رنگ، جمعاً بدان حالت گروهی از تپه‌های خاکی نامنظم می‌دهد. فضای درون پایتخت قاجاری را یولیوس فون مینوتولی^(۱) چنین ترسیم کرده، که تصویری از فضای تهران در ۱۲۷۳ قمری است:

[قلب تهران را - مانند شهرهای دیگر مشرق زمین - بازار آن تشکیل می‌دهد، که دائماً عده زیادی از اهالی شهر در آن در تحرک و فعالیت هستند...از محله‌های بازار خیابان‌های شریان مانند به طرف کلیه مناطق حصارهای شهر کشیده شده است... تهران از نظر فضاهای باز و میدان‌های وسیع دچار کمبود است. بزرگ‌ترین و زیباترین این میداين سبزه میدان است که در فاصله کمی از دروازه ارگ واقع شده است. یادداشت‌های مادام دیولافوا^(۲) که همراه همسرش مارسل، مهندس و باستان‌شناس فرانسوی در ۱۲۹۹ ق. به تهران آمده بود نیز فضاهای شبانگهی دارالخلافة را بهتر ترسیم می‌کند:

[در ساعت ده بعد از ظهر از خندق عریض پایتخت عبور کردیم... ارباب در کوچه‌های تاریک پریچ و خم خالی از سکنه داخل شد، در تمام خانه‌ها بسته شده و به قدری کوچه‌ها پر گل و آب است که با زحمت از آنها عبور می‌کنیم... پس از عبور از بازار که تاریک‌تر از کوچه‌ها بود ناگهان دیدیم که دری نیمه باز و مختصر روشنایی در آن پیداست... به آنجا داخل شدم، دیدم یک عده سرباز سرگرم نوشیدن چای و کشیدن قلیان هستند. از آنها پرسیدم از کدام طرف باید به محله عیسویان رفت...]

یادداشت‌های سفر دوم دیولافوا فضای آمد و شد در بازار، قلب شهر و شریان اصلی ترابری را نشان می‌دهد. آنها این بار از دروازه عبدالعظیم وارد تهران می‌شوند؛ [... به خرابه‌های شهرری رسیدیم، و چون می‌دانستیم که دروازه‌های طهران شب‌ها بسته است، در ساعت هفت... فرمان حرکت دادم و به دروازه طهران رسیدیم که در بالای آن کاشی‌های نقاشی شده با رنگ‌های جلف و زنده، جنگ‌های رستم‌زال را با دیوان شاخ و دم‌دار نمایش می‌دادند. راستی چنین دروازه‌ای برای پایتختی مانند طهران که چند سالی است جمعیت آن رو به افزایش گذاشته و اهمیتی پیدا کرده است، شایسته نیست... داخل دروازه شدیم، از مقابل گمرکچیان عبور کردیم و راه محله اروپاییان را پیش گرفتیم... ناچاریم که از بازارهای طولانی عبور کنیم که عرض آنها بیش از چهارمتر نیست و در میان آنها هم، جابه‌جا چاله‌هایی است که به قنات‌های آب مشروب اتصال دارند... وقتی که درشکه‌های اعیان یا نمایندگان دیپلوماسی از بازار تنگ می‌خواهند عبور کنند، راه برای سواران و پیادگان خطرناک می‌شود. درشکه‌چی به واسطه چاه و چاله نمی‌تواند به خط مستقیم برود...]

توسعه و گسترش تهران را در نیمه سده نوزدهم میلادی پیامد آرامش نسبی در مرزها، آسودگی دربار، دیوانیان و لشکریان قاجاری

اگر [اداره نظیفیه و احتسابیه دارالخلافة] را در پایان سده سیزدهم هجری، نیای بلدیة بدانیم، باید به شهری بازگردیم و به روزگاری که این اداره در آن گرته می‌بست و پدیدار می‌شد، و به دارالخلافة ناصری [= طهران / تهران] که در واقع روستا - شهری بزرگ بود که فضاهای بسته‌اش تأثیری محتوم بر رفتارهای گروهی و اجتماعی باشندگان [= ساکنان] آن داشته است. اگر پذیرفته باشیم که رخدادهای گذشته خشت به خشت ساختار کالبدی، جمعیتی، اجتماعی و فرهنگی امروز شهرها را تشکیل می‌دهند، بلدیة و قانون آن نیز برآیند چنین روندی خواهد بود. این همان روند رخدادهایی است که در روزگار شاهان قاجاری روی داده بودند؛ از آغامحمدخان (پاد: ۱۲۱۰-۱۲۱۱ ق.) که آن را به پایتختی برگزید، تا ناصرالدین شاه (پاد: ۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ق.) که به دگرگونی‌هایی در آن دست یازید. برای دور کاوی بیشتر، به رخدادهای روزگار صفویان و فرمانروایی شاه تهماسب (پاد: ۹۳۰-۹۸۴ ق.) نیز می‌توان پرداخت که نخستین بارو را به گرد دیه طهران کشید (۹۶۱ ق.). اگر این رخدادها و تأثیر آنها را نادیده بینگاریم، بر این باور خواهیم ماند که صدها سال در این سرزمین و در هر آبادی و شهری مردم خدمات شهری (بلدی) را در حدود گستره خانه خویش و بر پایه آگاهی و شناخت خود و همچنین باورهای آیینی و آداب و رسوم محلی انجام می‌داده‌اند. اما برای کار به‌دستان و بزرگان آبادی و شهر، توانایی داشتن خدم و حشم برای انجام چنین کارهایی نوعی برتری و امتیاز شمرده می‌شد. روشن است که این خدمات شهری تقریباً بدون مداخله حکومت و دولت انجام می‌گرفته‌اند، زیرا کارهایی چون آب و جارو و رفت و روب روزانه حریم خانه‌ها جنبه خصوصی داشته است. صحن و فضای همگانی در این شهرها به ویژه در تهران وجود نداشته است. اگر رخدادهایی که پیش‌تر به آن اشاره کردیم در شهرهای بزرگ و کهن دیگری چون تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد یا رشت روی می‌داد، بی‌گمان پیامدهای آن به گونه‌ای دیگر بود؛ اما [روستا-شهر] ذوق‌نقش‌های شکل و برج و بارو دار تهران پایتختی با ویژگی‌های منحصر به آن بود. بیشتر جهانگردان و کارگزاران سیاسی اروپایی که آن را دیده‌اند، شهری خشک، با گذرگاه‌های باریک، کژراه‌ها و کوچه پس کوچه‌های بن‌بست را به نمایش گذاشته‌اند.

یاکوب ادوارد پولاک^(۱)، پزشک ناصرالدین شاه که نزدیک به ۳۰ سال (از ۱۲۶۷-۱۲۹۹ ق.) - بجز چندسالی - در تهران بود، تخته‌گاه ایران را از دیدگاه یک اتریشی سده نوزدهمی چنین ترسیم کرده است: [هنگامی که مسافری به پایتختی اروپایی نزدیک می‌شود، دیدن جاده‌هایی که از اطراف به هم نزدیک می‌شوند، یکدیگر را قطع می‌کنند، سروصدای شاد یا شلوغی ارباب‌ها و درشکه‌هایی که می‌آیند و می‌روند، روستاهایی آباد، لباس‌های شهری، نزاکت و لطفی که در مردم مشاهده می‌شود و ... همه او را متوجه این نکته می‌سازند که دارد به مرکز مملکت می‌رسد. درباره تهران هیچ یک از آنها که گفتیم صادق نیست. این شهر، که در دشتی کم‌آب، نزدیک حاشیه کویر قرار

می‌دانند که در پی این آرامش و آسایش به ساخت عمارت، باغ، محله و بنیادهای همگانی چون حمام، کاروانسرا، مسجد و تکیه روی آوردند. اما آنچه که آرامش مرزها خوانده می‌شود، خود پیامد درگیری لایه‌های اجتماعی کشورهای اروپایی در این سال‌هاست. فرانسه، پروس، اتریش - و کمتر انگلستان و روسیه - سال‌های پرآشوبی را می‌گذراندند. سال تاجگذاری ناصرالدین شاه به همزمان است با انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ کشورهای اروپایی [= ۱۲۶۴ ق.م]، سال‌هایی که جنبش‌های فرودستان و میانه حالان جامعه را اجتماع گرایان و سرورستیزان رهبری می‌کردند و گره‌های کور و پوسیده نظام‌های فرتوت پادشاهان اروپایی را با سلاح شورش و جنگ‌های خیابانی می‌گشودند... نسیمی از این طوفان در نیمه دوم فرمانروایی ناصرالدین شاه به ایران وزیدن گرفت و به کشتن وی انجامید (۱۳۱۳ ق.). در این سال‌ها بسیاری از کشورهای اروپایی در ایران سفارتخانه داشتند. آمدوشد جوانان و کاربه‌دستان حکومتی به اروپا رواج یافته بود. دولت متوجه شده بود که - اگر ظاهراً هم شده - پایتخت باید پاکیزه و زیبا باشد تا زندگی نسبتاً مساعدی را برای خارجی‌ها فراهم آورد. اکنون خارجی‌ها و حتی گاه زنان آنان نیز به ایران آمد و شد می‌کردند. کوچه‌ها و محله‌هایی اروپایی‌نشین در پایتخت پدید آمده بود. مادام دیولافوا می‌نویسد:

[... پس از عبور از دروازه میدان توپخانه سرباز راهنما گفت: اینجا محله فرنگی‌هاست... ده دقیقه بعد به خانه‌ای رسیدیم که دیوارهای سفید و بر حسب ظاهر تمیز به نظر می‌آمدند. اینجا هتل فرانسه است؛ یعنی کافه کوچکی که یکی از هموطنان ما دایر کرده است.]

روز به روز فرآورده‌های فرنگی بیشتر به پایتخت می‌رسید، وسایل ترابری جدیدی چون درشکه و کالسکه جای اسب و کجاوه و نظایر آن را می‌گرفت و فرنگی مآبی رواج می‌یافت. پیامد بنیان نهادن کارخانه‌ها و کارگاه‌های جدید، افزایش جمعیتی شد که در دهه سوم سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۸۴ ق.) تهران را به مرز انفجار رسانید. پایتخت دیگر در باروی شاه تهماسبی نمی‌گنجید و از چهار سو گسترش یافت، حصارهای نیمه‌ویران از میان برداشته شد و باروها و دروازه‌های تازه ساخته شد؛ اما شهر از گسترش باز نایستاد، چندان که شاه و دولتمردان او در اندیشه گسترش حصار شهر افتاده بودند. اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۹ ق. گزارش می‌دهد: [صبح که به حضور همایونی رفتم، مخبرالدوله و نایب السلطنه و جمعی را در خدمت شاه دیدم. شهر طهران را می‌خواهند از طرف شمال بزرگ کنند، عشرت‌آباد را داخل شهر نمایند.]

اینک جمعیت تقریباً یکصد هزار نفری تهران ۱۲۷۳ (ق.) به فاصله ۳۶ سال، در ۱۳۰۹ (ق.) به بیش از دو برابر - یعنی ۲۵۰ هزار نفر - رسیده است.

آمدن کالسکه و درشکه برای درباریان و اعیان، هموارسازی و سنگفرش کوچه‌ها را در پی داشت، چندان که در ۱۲۶۷ (ق.) نخست کوچه‌های ارگ شاهی هموار گشتند و با سنگ تراش فرش شدند و با این کار نخستین خدمات بلدی از ارگ آغاز گردید. در ۱۲۶۸ (ق.) برای [تنظیف شهر دارالخلافه] قراری تازه گذاشته شد و یک سال بعد از آن رسیدگی به امور اصناف و ارباب صنایع به میرزا موسی، وزیر دارالخلافه محول گردید. فضاهای همگانی پایتخت برای دورسازی زباله‌های خود ویرانه‌ها و خرابه‌ها را می‌شناخت و در گام بعدی به خندق پشت باروی شهر روی آورد. برای روشن تر شدن فضای شهر

دارالخلافه به این تصویر از یولاک نگاه می‌کنیم:

[برای تنظیف خیابان‌ها هیچ عملی انجام نمی‌گیرد. این را دیگر به میل و دلخواه سبزی کارها واگذار کرده‌اند که زباله شهر را برای کود ببرند. دل و روده حیواناتی که ذبح شده‌اند، و باقی مانده غذا و جانورانی که مرده‌اند به کوچه افکنده می‌شود و در آنجا می‌ماند. پس این خود بخت بلندی است که سگ‌های بسیار با تخم و تر که فراوانشان شب‌ها از کمین‌گاه بیرون می‌پرند و کوچه‌ها را تمیز می‌کنند. شغال‌ها نیز اینجا و آنجا گاه و بیگاه به دستگیری سگان برمی‌خیزند. استخوان‌های به‌جا مانده را در خندق شهر می‌اندازند. با وجود این تپه‌های کوچکی نیز در شهر هست که کثافت قرن‌های بسیار را لایه به لایه در خود انباشته و از انظار پوشانده. بوی عفونت وحشتناکی که از این همه مواد گندیده منتشر می‌شود، سکونت در تهران را در فصل تابستان به خصوص برای اروپاییان طاقت‌فرسا می‌سازد. تب‌های کشنده‌ای ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که هرگاه وبا وارد مملکت شد به طور وحشتناکی کشتار کند. بیش از هر وقت بوی عفونت چند روز بعد از عید قربان پدید می‌آید، زیرا که در چنین روزی گوسفندان بسیاری قربانی می‌شود و دیگر پشتکار سگان و شغالان نیز یاری آن را ندارد که از پس لاشه‌ها برآید. بنابراین به اروپاییان سخت توصیه می‌شود [که] تابستان‌ها را در یک جای بیابانی به سر برند. تردیدی نیست که در

شهر در این فصل به بیماری اسهال خونی سختی دچار می‌شوند.] کار [تنظیف] تهران به عهده عده‌ای بود که به مناسبت کارشان، در زبان گفتار [احتساب] خوانده می‌شدند! (۴) نخستین کسی را که با این عنوان در نوشتگان دوره ناصری نام برده‌اند، محمودخان کاشانی، عموی فرخ‌خان امین‌الدوله است که او را در آغاز [احتساب آقاسی] می‌نامیدند که بعد لقب [احتساب الملک] یافت. این لقب نشان از اهمیت کار این تشکیلات دارد و از دیگر سو فشار آلودگی و تولید زباله را نشان می‌دهد.

در سال ۱۲۸۱ چراغ‌علی‌خان سراج‌الملک به ریاست احتساب تهران منصوب گردید و به مأمور شد که معابر و کوچه‌های تهران را تنظیف کند. کارهای تنظیف که حالا آذین شهر (زیباسازی) نیز بدان افزوده شده بود، در درجه اول به اطراف کاخ سلطنتی محدود می‌شد. در سال ۱۲۸۶ امین حضور، مأمور تنظیف و انتظامات شهر دارالخلافه و حوالی آن شد و یک سال بعد کشیدن نقشه دقیق تهران به دست جعفرقلی‌خان - رئیس دارالفنون - و میرزا عبدالغفار نجم‌الملک (۵) و بیست تن از مهندسان - که دانش آموختگان دارالفنون بودند - آغاز گردید.

در سال ۱۲۸۸ دولت قاجاری به ناچار یکی از بنیادهای خدمات بلدی را پی‌نهاد. تهران با موجی از مهاجران و بینوایان رویارو گردیده بود، زیرا در این سال خشکسالی بزرگی رخ داد و قحطی سراسر ایران را فراگرفت، و فرودستان و بینوایان شهرستانی به تهران روی آوردند. کاربه‌دستان مملکتی به زحمت افتادند. به دستور حسین سپهسالار نخست وزیر (? - ۱۲۹۹ ق.) آنان را در قلعه نصرت‌آباد [پارک لاله کنونی] گرد آوردند. این را نخستین گام بلدی در بنیان [خبریه بلدی] باید دانست که از روی اجبار برداشته شد. بی چیزی توده پناه‌جویان به تهران چندان بود که بیم ناآرامی‌هایی نیز می‌رفت، چندان که خود شاه هر ماه چندین هزار تومان وجه‌الاعانه می‌پرداخت و شاهزادگان و امیران و وزیران نیز چنین می‌کردند.

ادامه دارد ...

یادداشت:

۱. Jacob Edward Polak، به‌شک‌اتریشی‌که از ۱۸۵۱ تا ۱۸۸۲ میلادی در ایران می‌زیست.
۲. Julius von Minotoli سیاستگر پروس (شکوفایی ۱۸۵۷ م.) وی نماینده دولت پروس برای بستن قرارداد با ایران بود و در این سال [= ۱۲۷۲ ق.] در تهران می‌زیست.
۳. Dieulafoy دیولافوا، ژان راسل مالگر (۱۸۵۱-۱۹۱۶ م.) پیونده و ادیب فرانسوی که از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۶ در کاوش‌های شوش همراه شوهرش بود. وی جامه مردانه می‌پوشید. از کارهای اوست: ایران، کلدو و شوش (۱۸۸۶) و روزنامه کاوش‌های شوش (۱۸۸۸).
۴. گویا واژه برای کننده کار و خود عمل یکی شده است.
۵. نجم الملک/ نجم الدوله عبدالغفار (۱۲۵۵-۱۳۲۶ ق.) ریاضیدان و مهندس ایرانی، اخترشناس دربار قاجار.

منابع:

- ۱) مصباح، غلامحسین (به سرپرستی): دایرةالمعارف فارسی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۱.
- ۲) کریمان، حسین؛ تهران در گذشته و حال، انتشارات دانشگاه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۰ (۲۵۲۵).
- ۳) مجیبی اردکانی، حسین؛ تاریخ تمدنی جدید در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ج. ۲، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- ۴) معتمدی، محسن؛ جغرافیای تاریخی تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.